

فصلنامه علمی - پژوهشی آیین حکمت

سال سوم، تابستان ۱۳۹۱، شماره مسلسل ۱۲

حقیقت قضیه حقیقه و نسبت آن با وجود موضوع

تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۱۰

تاریخ تأیید: ۹۱/۹/۱۵

دکتر عسکری سلیمانی امیری *

منطق دانان حمله محصوره را به حقیقه و خارجییه تقسیم کرده‌اند؛ حقیقه آن است که موضوع ملاک حمل محمول بر موضوع است. موضوعات حقیقه چهار دسته‌اند: یک دسته از این موضوعات وجودند که احکام بدون فرض و تقدیر بر تمام افرادش بار می‌شود و در سه دسته دیگر از موضوعات بدون آنکه برای همه یا برخی از افراد آن فرض وجود شود حکم صادق نخواهیم داشت. حقیقه، هر چند مساوق با متصله است، بدان بر نمی‌گردد، زیرا در حمله تعلیقی در کار نیست و در متصله حکم تعلیقی است.

واژه‌های کلیدی: قضیه حقیقه، عقدالوضع، قاعده فرعیه، حمل ذاتی اولی،

حمل شایع صناعی، شرطیه متصله.

* عضو هیأت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه

مقدمه

عموم منطق دانان حمله محصوره را به حقیقه و خارجییه تقسیم کرده‌اند. اما محقق طوسی (طوسی، ۱۳۷۰: ۱۶۱) و برخی از تابعان او چون علامه حلی (حلی، ۱۴۱۲: ۶۳ و ۲۵۴) و قطب‌الدین شیرازی (شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۵۹-۳۶۰) و قطب‌الدین رازی (رازی، بی‌تا: ۱۳۲-۱۳۴) منکر قضایای خارجییه شده‌اند.

آنها که تقسیم مذکور را پذیرفته‌اند مدعی‌اند که حکم در قضایای خارجییه بر افراد موجود بار شده است، خواه این افراد در زمان گذشته موجود شده باشند، خواه در حال موجود باشند و خواه در آینده موجود شوند، اما حکم در قضایای حقیقیه بر افراد موجود در گذشته، حال و آینده و بر افراد مقدرالوجود بار می‌شود. و آنها که به انکار قضیه خارجییه باور دارند به این دلیل قضیه خارجییه را منکرند که هرگاه حکم در قضیه «کل ج ب» تنها بر افراد موجود از ج در گذشته، حال و آینده بار شود و بر افراد فرضی‌ای از ج حمل نشود، قضیه کلیت نداشته و صادق نیست، زیرا برخی از افراد ج از شمول حکم خارج‌اند. بر این اساس، باید پذیرفت که مفاد «کل ج ب» الزاماً شامل افراد مقدرج هم می‌شود.

به هر حال، همه منطق‌دانان قبول دارند که حکم در قضایای حقیقیه بر افراد فرضی و تقدیری هم بار می‌شود. و بحث ما در اینجا راجع به قضیه حقیقیه است.

حقیقت قضیه حقیقه

حکم در قضیه حقیقیه به این دلیل بر موضوعش بار می‌شود که موضوع آن مقتضی چنین حکمی است، خواه محمول عین موضوع باشد، مانند «انسان انسان است»، و خواه ذاتی موضوع باشد، مانند «انسان حیوان است»، و خواه عرضی

لازم بین باشد، مانند «مثلث سه زاویه دارد»، و خواه عرضی لازم غیرین باشد که با استدلال اثبات می شود، مانند «مثلث مجموع زوایای آن ۱۸۰ درجه است». در همه این موارد، موضوع به اقتضای عام مقتضی محمول است، چه موضوع عین محمول باشد [مثال اول]، چه موضوع مستدعی محمول باشد [مثال دوم] و چه موضوع علت محمول باشد [دو مثال اخیر].

طبیعت موضوع در قضیه حقیقه

گفتیم که طبیعت موضوع در قضایای حقیقه به اقتضای عام مقتضی محمول است. بنابراین، ما چهار دسته قضیه حقیقه خواهیم داشت:

۱. دسته‌ای از قضایا موضوع آنها ماهیاتی اند که برخی افرادش در خارج محقق می شوند و برخی دیگر در خارج محقق نمی شوند؛ بدیهی است این دسته از موضوعات قضایای حقیقه شامل افراد مقدر هم می شود؛ برای نمونه، هرگاه می گوئیم «مربع چهار ضلع برابر دارد» یا «مربع چهار زاویه برابر دارد» حکم در این دو شامل تمام مربع های موجود در گذشته، حال و آینده و همه مربع های مفروض می شود. نتیجه آنکه حکم در این دسته از موضوعات مختص به افراد حقیقی موجود در خارج نیست.

۲. دسته‌ای از قضایا که موضوع آنها وجود است؛ این دسته از موضوعات خارجیت عین آنها است. بنابراین، در این دسته از موضوعات حکم شامل تمام افراد موجود می شود و حکم شامل افراد فرضی نمی شود، زیرا تحقق خارجی این دسته از موضوعات عین حقیقتشان است. پس، این موضوعات افراد فرضی ندارند تا حکم شامل آنها شود، مانند «هر وجودی مساوق با خارجیت است» یا «هر وجودی اصیل است».

۳. دسته‌ای از قضایا که موضوع آنها معدوم است؛ این دسته از موضوعات عدم تحقق در خارج حقیقت آنها را تشکیل می‌دهد. بنابراین، در این دسته از موضوعات، حکم تنها شامل افراد فرضی می‌شود و حکم شامل افراد محقق نمی‌شود، زیرا افراد محقق ندارند. مانند «اجتماع نقیضین محال است» یا «اجتماع نقیضین غیر از اجتماع ضدین است». گاهی این دسته از قضایا را قضایای «ذهنی» (تفتازانی، ۱۴۱۵: ۵۸)^۱ و گاهی «غیربتیه» می‌خوانند. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۱/۳۱۲)

۴. دسته‌ای از قضایا موضوع آنها فقط در ذهن موجود می‌شوند و تنها احکام ذهنی دارند مانند «انسان کلی است» که این حکم ناظر به طبیعت مفهوم انسان در ذهن است.

با توجه به توضیحات بالا روشن می‌شود که نمی‌توان گفت:

گزاره‌هایی که حکم آنها بر افراد موضوع حمل می‌شود به سه دسته تقسیم می‌شوند، زیرا ثبوت محمول بر افراد موضوع یا وابسته به وجود آن افراد است یا وابسته به وجود آن افراد نیست. در صورت اول، این وابستگی یا به وجود ذهنی افراد است که گزاره آن را گزاره ذهنی می‌گویند یا به وجود خارجی آنها است که گزاره آن را گزاره خارجی می‌نامند. یا ثبوت محمول بر افراد موضوع به وجود ذهنی و خارجی افراد وابسته نیست که گزاره حقیقه است. (عشاقی،

۱۳۷۸: ۵۸)

دیدیم که طبیعت بعضی موضوعات به گونه‌ای است که تنها افراد خارجی با

۱. حق این است که نامیدن این دسته از قضایا که حکم ناظر به خارج از ذهن است به ذهنیه مناسب نیست.

وجود خارجی دارد و طبیعت برخی دیگر از موضوعات به گونه‌ای است که تنها افراد ذهنی با وجود ذهنی دارد. بنابراین، نباید قضایای حقیقه را به موضوعاتی اختصاص داد که طبیعت آنها نسبت به وجود و عدم بیگانه است.

ثبوت موضوع در موجه حقیقه

منطق دانان در صدق موجه از آن جهت که دارای ایجاب است، وجود موضوع را لازم دانسته‌اند. (طوسی، ۱۴۰۳: ۱/۱۲۹-۱۳۰؛ تفتازانی، ۱۴۱۵: ۵۸) بنابراین، اگر قضیه ذهنیه است، موضوع باید در ذهن ثابت و موجود باشد و اگر قضیه خارجی است، موضوع آن باید در خارج موجود باشد. و اگر قضیه حقیقه است، افراد آن باید وجود نفس الامری داشته باشند، و وجود نفس الامری اعم است از وجود خارجی و وجود تقدیری افرادی که در خارج موجود نمی‌شوند. اما در صدق سالبه، از حیث سلب، وجود موضوع ضروری نیست و در اصطلاح سالبه به انتفای موضوع می‌تواند صادق باشد، مانند «پدر عیسی مسیحی نیست».

ثبوت موضوع در موجه حقیقه به حمل ذاتی اولی

منطق دانان و فیلسوفان به دو نوع حمل دست یافته‌اند: حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی. حمل ذاتی اولی آن است که موضوع و محمول از نظر مفهوم یکی هستند. طبعاً هرگاه چنین موضوعی مصداق داشته باشد، آن دو از نظر مصداق هم یکی هستند، مانند «انسان حیوان ناطق است» یا «انسان انسان است». حمل شایع صناعی آن است که محمول از نظر مفهوم غیر از موضوع است و این دو در خارج متحدند، مانند «انسان ضاحک است».

با توجه به تعریف حمل ذاتی اولی، تمام حمل‌های ذاتی اولی از نوع قضایای

حقیقه‌اند، زیرا محمولی که عین موضوع است به اقتضای ذات موضوع بر موضوع حمل می‌شود، زیرا هر مفهومی خودش خودش است و بالطبع مصداق آن خودش خودش است. بنابراین، موضوعات ماهوی، مانند «انسان انسان است»، و موضوعات وجودی، مانند «وجود وجود است»، و موضوعات غیربتی، مانند «شریک باری شریک باری است»، و موضوعات ذهنی، مانند «قضیه قضیه است»، طبق قانون ایجاب باید دارای ثبوتی باشند و گرنه قضیه صادق نخواهد بود. این حکم در حمل ذاتی اولی همراه با مشکل است. برای توضیح مشکل باید توجه کنیم که در حمل ذاتی اولی - همانطور که اشاره کردیم - یک حکم اصلی داریم و آن اتحاد مفهومی موضوع و محمول است و یک حکم تبعی داریم و آن اتحاد مصداقی موضوع و محمول است. مثلاً اگر مفهوم انسان خودش خودش است، مصداق انسان نیز خودش خودش است. اما مشکل در ناحیه مفهوم از این جهت است که اتحاد مفهومی یک شیء با خودش که به اقتضای خود مفهوم است محتاج به وجود داشتن آن مفهوم نیست، در حالی که قاعده ایجابی می‌گوید که باید مفهوم موجود باشد تا با خودش یکی باشد. اما مشکل حکم تبعی در غیر موضوعات وجودی است، چرا که فرد انسان از آن جهت که مفهوم انسان بر آن صادق است خودش خودش است بدون آنکه فرض کنیم فرد موجود است. به تعبیر دیگر، طبیعت فرد، نه طبیعت فرد موجود، از آن جهت که طبیعت است خودش خودش است. این مشکل در خصوص موضوعات غیربتیه شدیدتر است، زیرا امکان ندارد این موضوعات فرد موجود داشته باشد. بنابراین، چگونه ممکن است اتحاد مصداقی آنها با وجود موضوع باشد.

وجود موضوع در احکام تبعی حمل ذاتی اولی را در ذیل حمل شایع صناعی

بحث خواهیم کرد. اما حکم اصلی، حمل ذاتی اولی به این دلیل وجود موضوع را لازم دارد که حمل اتحاد است و اتحاد نوعی نسبت است و تا طرفین نسبت نباشند نسبت نخواهد بود. بنابراین، وجود موضوع برای حکم به اتحاد بین طرفین ضروری است. به عبارت دیگر، تا مفهومی نباشد چیزی وجود ندارد تا خودش خودش باشد؛ ذهنی خالی از هر مفهومی را در نظر بگیرید، آیا در آن ذهن چیزی هست که خودش خودش باشد؟ مفهومی در آن ذهن نیست، بنابراین، ممکن نیست خودش خودش باشد. بدین ترتیب، تا مفهوم انسان و مفهوم وجود و مفهوم شریک باری و مفهوم قضیه در ذهن موجود نشود، نمی‌توان گفت خودش خودش است.

ثبوت موضوع در موجبه حمل شایع و حمل اولی مصداقی

گفتیم که قضیه حقیقه آن است که موضوع آن مقتضی حمل محمول بر آن است و دیدیم که موضوعات حقیقه چهار دسته‌اند. از سوی دیگر، اقتضای ایجاب این است که موضوع ثابت باشد. حال، باید هر یک از موضوعات چهارگانه را با حمل شایع و با حمل اولی مصداقی بررسی کنیم.

۱. ثبوت موضوع در موضوعات ماهوی

اگر موضوع قضیه حقیقه در حمل ذاتی اولی مصداقی و حمل شایع صناعی ماهیت باشد، مانند «مثلث مثلث است مصداقاً» یا «مثلث زوایایش ۱۸۰ درجه است»، طبق قانون ایجاب می‌باید موضوع موجود باشد تا مصداقاً خودش خودش باشد یا محمول برای موضوع ثابت باشد. در حمل شایع صناعی در هلیات مرکبه، افزون بر قانون ایجاب، قانون فرعی «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت مثبت له» هم

جاری است. به هر حال، تا شیء نباشد نه خودش بر خودش ثابت است و نه اعراض و لوازم آن برای آن ثابت‌اند. می‌گوییم انسانی نیست تا انسانیت برایش ثابت باشد یا لوازم انسانیت برایش ثابت باشد. اما برخی بر این باورند که ثبوت لوازم ماهیت برای ماهیت و برای افراد ماهیت متوقف بر موجودیت ماهیت نیست، زیرا موضوع حکم در این نظر ماهیت است. بنابراین، قضیه «هر مربعی اضلاع برابر دارد» متوقف بر موجودیت افراد نیست؛ چه افراد آن موجود نباشند و چه افراد آن موجود باشند، این حکم بر افراد ثابت است. وجود افراد بخشی از موضوع گزاره را تشکیل نمی‌دهد و حیثیت تقییدی در ثبوت محمول برای افراد موضوع نیست، زیرا آنچه در وهله اول موضوع واقعی حکم در اینگونه گزاره‌هاست همان ماهیت‌ها هستند و در وهله دوم این حکم به افراد سرایت می‌کند. روشن است فرد ماهیت برای اینکه فرد ماهیت باشد به وجود نیاز ندارد، زیرا وجود از سنخ ماهیت نیست بلکه زاید بر ماهیت‌ها و بیگانه با حقایق آنهاست. مستدل برای مدعی خود دو دلیل دیگر نیز اقامه کرده است. او، در دلیل دوم، مدعی است که محمول بسیاری از گزاره‌های حقیقه لوازم ماهیت است. بنابراین، اگر تقرر وجودی افراد در ثبوت محمول برای موضوع دخالتی داشته باشد، چون وجود بیگانه با ماهیت می‌باشد، ضروری است که لازم، لازم آن ملزوم ماهوی نباشد، زیرا بیگانه‌ای در ثبوت لازم برای ملزوم دخالت دارد و وضع خود ملزوم در تحقق لازم کافی نیست که این با لازم بودن لازم و ملزوم بودن ملزوم سازگار نیست و به خلف فرض می‌انجامد. وی، در دلیل سوم، مدعی است که اگر موجودیت موضوع غیر از حقیقت موضوع در حکم گزاره‌های حقیقه دخالتی داشته باشد، لازم می‌آید تناقض ممکن باشد، زیرا اگر در گزاره

حقیقه موجودیت شرط در حمل محمول بر موضوع باشد، در گزاره «هر وجودی نقیض عدم اوست» - که یک گزاره حقیقه و بیانگر بطلان تناقض است - نیز باید اینگونه باشد. به عبارت دیگر، در صورتی حکم «نقیض عدم» بر وجود حمل می‌شود که آن شرط تحقق داشته باشد و لازمه این سخن آن است که ناسازگاری و نقیض بودن عدم با جود وابسته به شرطی باشد که این مستلزم آن است، بدین معنا که اگر آن شرط محقق نباشد، عدم نقیض خود وجود نباشد، بلکه وجود به حسب ذاتش به گونه‌ای است که عدم با او سازگار است. حال آنکه چنین لازمه‌ای آشکارا باطل است. (عشاقی، ۱۳۷۸: ۵۸ - ۵۹)

اینک، برای روشن شدن سخن، ذکر چند نکته ضروری است:

اولاً، همانطور که گفتیم، ایجاب اتحاد بین موضوع و محمول است و اتحاد نسبت وجودی است و نسبت وجودی بدون وجود طرفین ممکن نیست. این حکم در خصوص لوازم ماهیت واضح است و حتی در خود ماهیت، آنگاه که به حمل ذاتی اولی بر خودش حمل می‌شود، در ناحیه ذهن نیز واضح است، زیرا اتحاد فرع بر اثنیت است و حتی اگر حمل ذاتی اولی را مصداقی در نظر بگیریم، دیگر بار باید گونه‌ای از اثنیت را در واقع و نفس الامر و محکی گزاره در نظر بگیریم تا حمل ذاتی اولی به لحاظ مصداق درست درآید. بنابراین، چه موضوع قضیه ماهیت باشد که در مرحله نخست ماهیت موضوع حکم است و چه موضوع قضیه افراد باشد که در مرحله بعد افراد ماهیت موضوع حکم‌اند، ثبوت موضوع برای ایجاب ضروری است.

ثانیاً، ماهیت بودن ماهیت به وجود است، زیرا، بر اساس اصالت وجود، آنچه اصالت دارد وجود است و ماهیت منتزع از حدود وجود است. بدین ترتیب، تا

وجودی نباشد و آن وجود حد و مرزی نداشته باشد، از آن ماهیت انتزاع نمی‌شود تا آن ماهیت لوازمی داشته باشد.

ثالثاً، اینکه موضوع قضیه همراه با وجود باشد اعم است از اینکه وجود حیثیت تقییدیه باشد. از ظاهر عبارات عموم منطق‌دانان و فیلسوفان به دست می‌آید که وجود در احکام ماهیت ظرف موضوع است نه قید موضوع. البته، علامه بر اساس نظریه ویژه خود که اصالت را با وجود دانسته است، وجود را قید برای احکام ماهوی قرار داده است.^۱ (علامه طباطبایی، ۱۴۰۴: ۱۲)

رابعاً، دلیل دوم چیز جدیدی نیست؛ این دلیل در دلیل اول موجود است و، به هر حال، دوباره مستدل وجود را حیثیت تقییدیه قرار داده است، در حالی که منطق‌دانان و فیلسوفان وجود را ظرف قرار می‌دهند. از سوی دیگر، همانطور که اشاره کردیم، خود ماهیت لازمه وجود محدود است. بنابراین، وجود بیگانه با ماهیت نیست.

خامساً، کسی ادعا نمی‌کند در گزاره «هر وجودی نقیض عدم اوست» علاوه بر وجود داشتن موضوع که عین موضوع است شرط دیگری لازم است. موضوع در این نمونه از گزاره حقیقه، به خودی خود، عین وجود است و شرط ایجاب وجود موضوع به عین موضوع موجود است. بنابراین، نیاز به چیز دیگری نیست، بر خلاف موضوع در نمونه «مربع چهار ضلع برابر دارد» که باید مربع تقرر داشته باشد و تقرر مربع به وجود نفس‌الامری است. بنابراین، بطلان تناقض به نفس خود گزاره بالا محقق است. بنابراین، وجود موضوع در قضایای حقیقه ناظر به

۱. أن كل ما يحمل على حیثية الماهية فإنما هو بالوجود و أن الوجود حیثية تقییدیه فی كل

حمل ماهوی.

آن دسته از موضوعاتی است که حاقّ و حقیقت آنها وجود نیست اما موضوعاتی که حاقّ و حقیقت آنها خود موضوع است شرط ایجاب به خود موضوع محقق است.

۲. ثبوت موضوع در موضوعات وجودی

اگر موضوع حقیقیه در حمل ذاتی اولی مصداقی و در حمل شایع صناعی از موضوعات وجودی باشد، مانند «وجود موجود است مصداقاً» یا «وجود مساوق با فعلیت است»، موضوع قضیه به نفس ذات خود عین موجودیت است پس نیازی به موجودیت دیگر نیست و قانون ایجاب اقتضا می‌کند که موضوع موجود باشد و این اقتضا به نفس ذات موضوع محقق است.

۳. ثبوت موضوع در موضوعات غیربیتی

اگر موضوع قضیه از امور امتناعی و غیربیتیه باشد، همچنین حمل محمول بر موضوع به حمل ذاتی اولی مصداقی و به حمل شایع صناعی موضوع باید موجود باشد، زیرا حمل و ایجاب نسبت وجودی اتحادی است و نسبت وجودی بدون طرفین وجودی محقق نیست. مثلاً تا شریک باری در ظرفی از ظروف اعتبار وجود نشود، چیزی نیست تا گفته شود: «شریک باری شریک باری است مصداقاً» یا «شریک باری چنین و چنان است بالحمل الشایع».

در این بخش از سخن اشکالی شایسته ذکر است به اینکه در خصوص غیر بیتی نمی‌توان حکم کرد که موضوع موجود باشد، زیرا مفروض این است که طبیعت موضوع ممتنع‌الوجود است، و چیزی که طبیعتش ممتنع‌الوجود است ممکن نیست مشروط به نقیضش شود، زیرا در این صورت شرط قضیه صدق خود را از دست خواهد داد.

اجمالاً در پاسخ می‌توان گفت: به دلیل ایجاب باید موضوع هر قضیه ایجابی از جمله قضایای غیربیتی موجود باشد تا قضیه صادق باشد. بنابراین، صدق محمول بر موضوع در قضایای غیربیتی مشروط به وجود موضوع است و از آنجایی که موضوع حقیقتاً موجود نیست، باید موضوع با فرض عقلی موجود در نظر گرفته شود. بنابراین، با فرض وجود امور ممتنع به عنوان قضایای غیربیتی، نسبت در این قضایا مطابق با واقع و نفس الامر به معنای اعم است. اما از آنجایی که موضوع از امور متناقض است و امور متناقض در واقع تحقق ندارد، به اعتبار نبود موضوع قضیه کاذب است. پس، در قضایای غیربیتی صدق و کذب با هم جمع می‌شود اما جهت صدق به لحاظ نسبت است و جهت کذب به لحاظ موضوع است.

اما تفصیل پاسخ این است که اگر موضوع غیربیتی در حمل ذاتی اولی مصداقی باشد، مانند «شریک باری شریک باری است»، روشن است که حکم به عینیت محمول برای موضوع از نظر مصداق در جایی فرض دارد که موضوع مصداق داشته باشد. بنابراین، عقل باید برای چنین اموری مصداق در نظر بگیرد تا خودش خودش باشد. بر این اساس، در جهان ممتنع‌ها همه ممتنع‌ها از جمله شریک باری موجود در نظر گرفته می‌شوند، پس، هر یک از آنها خودشان خودشان هستند. اگر در آن امتناعستان ممتنع مفروض الوجود نباشد، چیزی نیست تا خودش خودش باشد. این گزاره به دلیل حمل ذاتی اولی که بیان نسبت هوهویت و عینیت است صادق است و به دلیل اینکه موضوع از ممتنعات است و مصداق ندارد کاذب است. بنابراین، به یک معنا صدق این گزاره منطقی و کذبش نفس‌الامری است.

اگر موضوع غیربیتی در هلیه بسیطه باشد، مانند «شریک باری ممتنع الوجود است»، باید مشخص کنیم که آیا مفاد آن ایجابی است یا سلبی. ممکن است گفته شود که این گزاره اساساً سالبه است، زیرا مفاد آن این است که «شریک باری موجود نیست بالضروره». در این صورت، گزاره ایجابی نیست تا سخن از وجود شود. اما اگر مفاد آن ایجاب امتناع وجود بر آن باشد، باید موضوع موجود باشد تا دارای چنین محمولی باشد و از آنجایی که موضوع از ممتنعات است، عقل باید آن را در امتناعستان فرض نماید اما از آنجایی که این فرض خود دچار تناقض است، بنابراین، موضوع مقتضی عدم خودش است، زیرا تناقض مقتضی نبود خودش است بالضروره.

و اگر موضوع غیربیتی در هلیه مرکبه باشد، مانند «شریک باری قادر مطلق است»، باز هم گزاره به لحاظ نسبت صادق است، زیرا شریک باری باید همان احکامی را داشته باشد که باری تعالی دارد و از آنجایی که باری تعالی قادر مطلق است، شریک او هم باید قادر مطلق باشد و گرنه شریک او نخواهد بود. ولی همین گزاره به لحاظ اشمال موضوع آن بر تناقض کاذب است، زیرا شریک باری از ممتنعات است و برهان بر امتناع آن وجود دارد.

۴. ثبوت موضوع در معقولات ثانیة منطقی

اگر موضوع قضیه از معقولات ثانیة منطقی باشد و خودش بر خودش به صورت مصداقی حمل شده باشد یا اعراض ذاتیه اش به حمل شایع بر آن حمل شده باشد، طبق قاعده ایجاب می باید معقول ثانی منطقی در نفس الامر موجود باشد تا از نظر مصداق خودش خودش باشد یا اعراض ذاتیه آنها بر آنها حمل شود. مثلاً «هر قضیه ای قضیه است مصداقاً» یا «هر قضیه ای با نقیضش جمع

نمی‌شود» تا افراد موضوع در نفس الامر موجود نباشند، دیگر خودش خودش نیست و نیز نمی‌توان گفت که با نقیضش جمع نمی‌شود. البته، نفس الامر قضایایی که از معقولات ثانیه منطقی باشند ظرف ذهن است و قضیه از سنخ قضایای ذهنیه خواهد بود. بنابراین، قضیه در هر ذهنی محقق شود خودش خودش است و با نقیضش جمع نمی‌شود.

افراد مقدر در گزاره حقیقه

با توضیحات مطالب گذشته، هرگاه موضوع گزاره حقیقه موجود ضروری باشد، موضوع به افراد فرضی محتاج نیست و اگر موضوع آن موجود امکانی باشد یا ماهیات باشند، از آنجایی که حکم عمومیت دارد، شامل تمام افراد محقق و مقدر و فرضی می‌شود و اگر موضوع آن از ممتنعات باشد، از آنجایی که حکم عمومیت دارد، شامل تمام افراد مقدر و فرضی می‌شود و چون موضوع از ممتنعات است، حکم از باب سالبه به انتفای موضوع شامل افراد محقق نمی‌شود. بنابراین، در غیر موضوع‌های ضروری‌الوجود، افراد مقدر در قضایای حقیقه ضروری است.

پس، در موضوعات ماهوی که ذات و طبیعت ماهیت از وجود بیگانه است، برای آنکه خودشان بر خودشان به حمل شایع اثبات شوند، یا ذاتیات یا اعراض لازمشان بر خودشان اثبات شوند، باید موضوع موجود باشد. و از آنجایی که حکم در حقیقه عام است و شامل همه افراد موضوع می‌شود، باید افراد غیرموجود را مقدرالوجود و مفروض‌الوجود اعتبار کنیم، در غیر این صورت، حکم عام صادق نخواهد بود.

با تأمل در مطلب مزبور، ممکن است اشکالی بدین صورت بروز کند:

اگر وجود فرضی در ثبوت حکم برای افراد دخالت داشته باشد، باید در گزاره‌هایی که در آنها حکم لازمه ماهیت موضوع است، نیز دخالت داشته باشد و لازمه این سخن این است که لازم ماهیت لازم ماهیت نباشد و این خلف است. و نیز دخالت وجود فرضی موضوع مستلزم این است که تناقض ممکن باشد، زیرا در صورت دخالت موجودیت فرضی، باید گفت در گزاره «هر وجودی نقیض عدم اوست» هر یک از وجودها به حسب ذاتش با قطع نظر از فرض موجودیتش با عدم ناسازگار نباشد. بنابراین، خود وجود نقیض عدم نخواهد بود و بالذات عدم را طرد نمی‌کند، حال آنکه ناسازگاری وجود با عدم بالذات است و تناقض امتناع ذاتی دارد، نه امتناع بالغير. (عشاقی، ۱۳۷۸: ۶۱)

پاسخ چنین اشکالی دور از انتظار نیست:

همانطور که قبلاً اشاره کردیم، ماهیت بر اساس اصالت وجود به اعتبار محدودیتش انتزاع می‌شود و، در نتیجه، لازم ماهیت همچنان لازم ماهیت است و وجود را می‌توان ظرف ماهیت در نظر گرفت. بنابراین، وجود حیثیت تقییدیه برای ماهیت نخواهد بود. پس، ماهیت به دلیل آنکه از وجود محدودی انتزاع می‌شود با او اعتباراً یکی است و لوازمی دارد که از این ماهیت جدا نیست. اما نقض به «هر وجودی نقیض عدم اوست» اصلاً وارد نیست، زیرا موضوع به نفس ذات وجودش موجودیت دارد و نیاز به موجودیت دیگری ندارد تا ناقض طاردیت وجود نسبت به نقیضش مطرح شود. گویا گمان شده که هرگاه هلیه مرکبه بود، موضوع آن باید مرکب از موضوع و موجودیت آن باشد، در حالی که در هلیه مرکبه ایجابی موضوع باید موجود باشد، خواه موجودیتش عین موضوع باشد خواه موجودیتش عین موضوع نباشد. حال، بر فرض که موضوع و

موجودیت آن دو چیز باشند، باز هم در خصوص گزاره «هر وجودی نقیض عدم اوست» مشکلی پیش نمی‌آید، زیرا اصل طاردیت وجود نسبت به عدم این است که موجودیت با معدومیت طاردیت دارد و گزاره هم همین را تثبیت کرده است، بدان دلیل که گفته می‌شود: وجود با موجودیتی که دارد طارد عدم است. بنابراین، جز وجود و موجودیت چیزی طارد عدم نشده است و دوئیت وجود و موجودیتش صرف اعتبار است و این اعتبار محل به طاردیت ذاتی وجود نسبت به عدم نیست. از اینجا معلوم می‌شود که نقض در جایش به کار نرفته است، زیرا ادعا در خصوص گزاره‌های حقیقی است که موضوع آن ماهیت است و ناقض در مقام نقض سراغ گزاره‌های حقیقی‌ای رفته که موضوع آن وجود است.

روشن گردید که در گزاره‌های حقیقی‌ای که موضوع آنها ماهیات‌اند، باید افراد معدوم آنها مقدرالوجود فرض شوند، و گرنه، حکم عام در گزاره حقیقی شکسته خواهد شد.

اشکال دیگر این است که ماهیت همان‌گونه که می‌تواند فرد موجود داشته باشد، می‌تواند فرد معدوم هم داشته باشد، زیرا برای اینکه چیزی فرد و مصداق این مفاهیم باشد کافی است این مفاهیم ماهوی بر او به حمل شایع صدق کند، بدون اینکه لازم باشد ماهیت به وجود تقید یافته باشد. بنابراین، اگر مفهوم یک ماهیت بر معدومی صدق کند، آن معدوم مصداق بالذات و فرد حقیقی آن ماهیت خواهد بود و به تبع احکام آن ماهیت هم بر آن مصداق مثل مصداق‌های متصف به وجود صادق خواهد بود. (عشاقی، ۱۳۷۸: ۶۱)

در پاسخ به این اشکال می‌توان نگاشت:

اینکه می‌گوییم ماهیتی بر مصداقی صادق است به این معناست که مفهوم بر

فرد منطبق است اما سخن در این است که انطباق یک نسبت است و تا طرفین نسبت موجود نباشند انطباق صدق نمی‌کند. به تعبیر دیگر، حمل شایع یعنی وجود فردی از موضوع در خارج. پس، اگر فرد در خارج محقق نباشد، باید آن فرد را در خارج محقق فرض کرد. به همین دلیل، منطقدانان افراد فرضی را برای عمومیت حکم گزاره‌های حقیقی لازم دانسته‌اند. بدین ترتیب، فرد معدوم تناقض درونی دارد، زیرا، از سویی، چیزی هست که عنوان ماهیت بر آن منطبق است و، از سوی دیگر، چیزی نیست تا عنوان بر آن منطبق باشد. مستشکل پس از بیان بالا برای آنکه نشان دهد که ماهیت افراد معدوم دارد چنین استدلال می‌کند: مصادیق برخی ماهیت‌ها معدوم‌اند. برای نمونه، درست است گفته شود: «برخی انسان‌ها معدوم‌اند» مثل انسان‌هایی که هنوز متولد نشده‌اند. وقتی این گزاره درست بود، باید عکس مستوی آن، یعنی «برخی معدوم‌ها انسان‌اند»، هم درست باشد. (همان: ۶۲) اما مشکل این است که «برخی انسان‌ها معدوم‌اند» موجه نیست بلکه سالبه است و مفادش «برخی انسان‌ها موجود نیستند» است. اگر گفته شود که معدوم را به نحو ایجابی بر موضوع حمل می‌کنیم، خواهیم گفت که اتحاد نسبت وجودی است و فرع بر دو سوی نسبت است. بنابراین، موضوع باید در عدمستان موجود فرض شود تا گفت که این موجودهای در عدمستان موجود در عالم واقع نیستند و تا این اعتبار انجام نگیرد، حمل صادق ایجابی ممکن نیست.

وجود موضوع قضیه حقیقیه و قاعده فرعیه

قاعده فرعیه می‌گوید: «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له». برای آنکه محمولی بر موضوع حمل شود، فرع بر آن است که موضوع موجود باشد. این قاعده از دیرباز مورد توجه اندیشمندان و مشکل آفرین بوده است. یکی از موارد

اشکال در هلیات بسیطه است. هنگامی گفته می‌شود «انسان موجود است»، آیا موجودیت انسان فرع وجود انسان قبل از عروض وجود بر آن است؟ اگر چنین باشد، نقل کلام در آن وجود می‌شود که چگونه عارض بر موضوع شده است اگر عروض آن وجود بر موضوع فرع بر وجود دیگر باشد، مستلزم تسلسل است و اگر فرع بر وجود محمول باشد، مستلزم دور است. در پاسخ گفته‌اند که قاعده فرعیه ناظر به هلیات مرکبه است، در حالی که «انسان موجود است» از نوع هلیه بسیطه است. از این رو، هلیات بسیطه تخصصاً از حیثه قاعده خارج‌اند. ملاصدرا علاوه بر هلیات بسیطه حمل‌های ذاتی اولی و حمل ذاتیات بر ذات را نیز از قاعده فرعیه تخصصاً خارج دانسته است و حتی موضوعات غیربیتی را نیز خارج دانسته است.

با توجه به مطالب بالا، قاعده ایجاب قضیه که مدعی ثبوت موضوع است اعم از قاعده فرعیه است، زیرا قاعده ایجاب به معنای عام اقتضا، مقتضی است که موضوع موجب وجود باشد، خواه حمل ذاتی اولی باشد و خواه شایع صناعی، خواه ذاتیات بر موضوع حمل شوند و خواه عرضیات، خواه هلیه بسیطه باشد و خواه هلیه مرکبه. این در حالی است که، همانطور که دیدیم، قاعده فرعیه تنها در هلیات مرکبه که محمول عرضی‌ای از عرضیات موضوع است جاری است. بنابراین، قاعده ایجاب قضیه از حیث مورد عامتر از قاعده فرعیه است.

برخی خواسته‌اند قضیه حقیقه را از شمول قاعده فرعیه خارج کنند، به این دلیل که قاعده فرعیه ناظر به ثبوت شیء وجودی است نه ثبوت هر شیئی. بنابراین، ثبوت یک شیء موجود برای موضوعی فرع بر موجودیت آن موضوع است اما ثبوت یک شیء غیرموجود برای موضوعی به موجودیت آن موضوع

وابسته نیست. برای نمونه، در گزاره «تناقض ممتنع است»، نمی‌توان گفت ثبوت امتناع برای تناقض وابسته به ثبوت تناقض است، زیرا اگر تناقض ثبوت داشته باشد، که دیگر ممتنع نخواهد بود. نتیجه آنکه قاعده در مورد گزاره‌های حقیقیه جاری نیست، زیرا در گزاره‌های حقیقیه محمول و موضوع از سنخ ماهیت‌هایند و روشن است که، بر مبنای اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت، ماهیت و لوازم آنها اموری اعتباری‌اند و، در واقع، موجود نیستند تا لازم باشد به حکم قاعده فرعی محکوم باشند. (عشاقی، ۱۳۷۸: ۶۲-۶۳)

نتایج برآمده از این رویکرد را می‌توان در چند شماره ذکر نمود:

اولاً، آن چیزی که در ضرورت موضوع قضیه حقیقیه ایجابی لازم است قاعده فرعی نیست بلکه قاعده ایجاب قضیه است. بنابراین، به میدان آوردن قاعده فرعی ضرورتی ندارد.

ثانیاً، همانطور که اشاره کردیم، قاعده فرعی نیز در خصوص قضایای ایجابی است که محمول آن از اعراض موضوع است و مخصوص هلیه مرکبه است، نه هلیه بسیطه. در خصوص این مورد فرقی نمی‌کند که محمول از نوع وجودی باشد یا از نوع عدمی. از این رو، «عقرب کور است» فرع بر وجود عقرب است. بدین جهت، عموم فیلسوفان گفته‌اند: «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له لا الثابت». البته از نظر ما فرع ثبوت ثابت هم است؛ تا ما کوری را یک امر وجودی اعتبار نکنیم نمی‌توانیم به ایجاب بر موضوع حمل کنیم، زیرا، همانطور که گفتیم، اتحاد نسبت وجودی است و وجود نسبت بدون وجود طرفین نسبت ممکن نیست. از این رو، گفته‌اند که اعدام مضاف بهره‌ای از وجود دارند.

ثالثاً، برای نشان دادن اینکه قاعده فرعی شامل محمول‌های عدمی نمی‌شود،

نمی‌توان گزاره «هر تناقضی ممتنع است» را به عنوان نقض ذکر کرد، زیرا این قضیه یا سالبه است، یعنی هیچ تناقضی موجود نیست بالضروره»، یا اگر هم به حسب ظاهرش ایجابی باشد از نوع هلیه بسیطه است و، همانطور که گفتیم، قاعده فرعی شامل هلیات بسیطه نمی‌شود.

رابعاً، بحث شما راجع به موضوعات ماهوی است و موضوع مورد نقض شما از موضوعات ماهوی نیست، زیرا ماهیات نسبت به وجود و عدم مساوی‌اند، در حالی که عنوان «تناقض» نسبت به وجود و عدم مساوی نیست.

خامساً، مستدل در ادامه استدلال می‌گوید: ماهیات و لوازم آنها اموری اعتباری‌اند و، در واقع، موجود نیستند تا لازم باشد به حکم قاعده فرعی محکوم باشند. (عشاقی: ۶۳) ما هم همین را می‌گوییم که تا وجود محدودی نباشد و از حد آن ماهیت را اعتبار نکنید ماهیتی در کار نیست تا حکمی داشته باشد، بلکه بعد از اعتبار موجود گشته، حکم بر ماهیت بار می‌شود و لزومی ندارد که چون منشأ انتزاع این امور اعتباری است حیثیت تقیدیه باشد.

مصادق‌های نفس‌الامری موضوع حقیقه

گفتیم موضوعات قضایای حقیقه چهار دسته‌اند؛ دسته‌ای از آنها وجود یا حقایق وجودی‌اند. روشن است که وجود و حقایق وجودی تنها افراد حقیقی دارد. بنابراین، افراد نفس‌الامری این دسته موضوعات حقایق وجودی هستند و لا غیر. دسته‌ای دیگر ماهیت‌اند که ماهیات دو دسته افراد دارند: افراد حقیقی که در خارج با وجود متحد شده و وجود یافته‌اند و افرادی که حقیقتاً موجود نیستند و عقل برای آنها اعتبار وجود می‌کند و وجود فرضی و تقدیری دارند. دسته سوم عناوین تناقضی یا متضمن بر تناقض‌اند، مانند عنوان تناقض یا عنوان شریک

باری یا دایره مربع که افراد آنها نیز از سنخ عناوینشان هستند. در این دسته از قضایا احکام صادقۀ آنها در عین صدق کاذب‌اند، زیرا موضوع مشتمل بر تناقض است. دستۀ چهارم معقولات ثانیۀ منطقی‌اند که افراد آنها در اذعان موجودند.

مساوقت حملی با متصله و عدم ارجاع حملی به متصله

گفته‌اند که هر حملیه‌ای معادل با یک متصله است. و در خصوص حقیقه‌ها گفته‌اند به شرطیۀ برمی‌گردد. از نظر ملاصدرا، غیریتی که نوعی قضیۀ حقیقه است مساوق با شرطی است ولی به آن بر نمی‌گردد. (صدرالدین شیرازی، بی‌تا: ۱۰۳؛ همو، ۱۹۸۱: ۳۱۳/۱) اما چگونه یک حملی به شرطی متصله برمی‌گردد یا چگونه یک حملی با یک شرطی مساوق است؟ ممکن است یک حملی را به سه گونه تحویل ببریم:

راه اول. از نظر خواجه، هرگاه هر یک از موضوع و محمول را به هلیۀ بسیطه درآوریم و هلیۀ مشتمل بر موضوع را مقدم و هلیۀ مشتمل بر محمول را تالی قرار دهیم، آن حملی به متصله بازمی‌گردد. مثلاً «انسان ناطق است» به «اگر انسان موجود باشد، ناطق موجود است» تحویل می‌رود. (طوسی، ۱۳۶۷: ۱۲۸)^۱ این

۱. چون خواهیم که حملی متصله کنیم، هر مفردی را قضیه باید کرد به ایجاب یا سلب بسیط، پس، میان این قضایا به اتصال حکم کرد. مثلاً خواهیم که این را که انسان حیوان است متصله کنیم گوییم: اگر انسان موجود است، حیوان موجود است. همچنین، این قضیه را که انسان حجر نیست. متصله کنیم گوییم: چنین نیست البته که چون انسان موجود است، حجر موجود است. و ردّ حملی موجبۀ با منفصله سالبه چنان بود که گویی چنین نیست که یا انسان موجود است یا حیوان موجود است و ردّ حملی سالبه با منفصله موجبۀ چنان بود که گویی: یا انسان موجود است یا حجر.

روش تحویل چندان مناسب نیست، زیرا عنوان موضوع در حمله حقیقه مقتضی اتحاد با محمول است. بنابراین، مقدم باید به گونه‌ای اخذ شود که همان عنوان مستلزم تالی باشد که از محمول اخذ می‌شود، در حالی که، در تحویل پیشنهادی، وجود عنوان موضوع مستلزم وجود عنوان محمول است. بنابراین، بین موضوع و محمول استلزام برقرار نشد. در واقع، این استلزام بر اساس قاعده ایجاب حملی اخذ شده است، و درست هم هست ولی نامناسب است، زیرا می‌توان به گونه‌ای استلزام را بیان کرد که در آن مقتضای قاعده ایجاب حملی تضمین شده باشد، بدون آنکه بدان حملی تصریح شود.

راه دوم. برخی عنوان موضوع را به صورت حمل ذاتی اولی مصداقی مقدم و خود حملی را تالی آن قرار داده‌اند. طبق این تحویل، گزاره «هر مربعی اضلاع برابر دارد» به «اگر هر فرد مربع مربع باشد، اضلاع برابر دارد» تحویل می‌رود. بر اساس این تحویل، نتیجه گرفته است مقدم گزاره شرطی همواره قطعی‌التحقق است، نه مشکوک‌الوقوع، زیرا اگر فرد نفس‌الامری یک وصف عنوانی فاقد آن وصف عنوانی باشد، در این صورت، فرد ملاک فرد بودن برای آن وصف را نخواهد داشت؛ یعنی فرد یک معنا فرد آن نخواهد بود و این خلف فرض است. (عشاقی: ۶۴ - ۶۵) این نوع تحویل هم چندان مناسب نیست، زیرا روشن است که فرد مربع مربع است و، در این صورت، حکم بر چیزی تعلیق نشده است و به راحتی می‌توان شرط و مقدم آن را برداشت و تالی را به صورت حملی بیان کرد. راه سوم. مفاد این راه آن است که از عقدالوضع در محصورات استفاده کنیم. منطق‌دانان گفته‌اند که موضوع و محمول محصورات از یک عقدالوضع و

عقدالحمل تشکیل شده است. عقدالوضع ذات موضوع و عنوان موضوع است. بنابراین، هرگاه عقدالوضع را به صورت حملیه درآوریم، می‌توانیم آن را مقدم متصله قرار دهیم و عقدالحمل را حملی دیگر قرار داده، آن را تالی مقدم قرار دهیم. بدینسان «هر مربعی اضلاع برابر دارد» به «اگر هر چیزی مربع باشد، اضلاع برابر دارد» تحویل می‌رود.

هرچند مساوقت حملی با متصله درست است ولی مساوقت به معنای هم مفاد بودن نیست، زیرا شرطی همواره حکم تعلیقی دارد، در حالی که حکم در حملی تعلیقی نیست بلکه، همانطور که اشاره کردیم، ایجاب حملی سبب می‌شود که حکم به صورت قطعی بر موضوعش حمل شود.

مفروض‌الوجود بودن عقدالوضع در حقیقه

همانطور که اشاره کردیم، ایجاب حملیه اقتضا می‌کند که موضوع آن موجود باشد. حال، اگر قضیه حقیقه باشد، باید تمام افراد آن موجود باشند، ولی تمام افراد قضایای حقیقه ممکن است در خارج به وجود عینی موجود نباشند. ازاین‌رو، لازم است در وعائی همه افراد آن موجود فرض شوند. بر این اساس، وعاء موضوع قضایای حقیقه نفس‌الامر است که اعم از وعاء خارج عینی است. ازاین‌رو، گفته‌اند که موضوع قضایای حقیقه شامل افراد بالفعل در زمان گذشته، حال و آینده و افراد فرضی می‌شود. یعنی عقل وعائی را در نظر می‌گیرد که تمام افراد موضوع - چه آنها که در یکی از سه زمان موجودند و چه آنها که موجود نیستند - در این وعاء موجودند و حکم بر همه آنها بار می‌شود. از آنجایی که

برخی از افراد موضوع حقیقیه در واقع عینی موجود نیستند، برخی خواستند با تحویل آن به شرطی نشان دهند که حکم روی خصوص افراد خارجی نرفته است. و گرنه، مفاد قضیه حقیقیه، متصله نیست بلکه حملی‌ای است که محمول بر موضوع به‌طور قطع بار شده است. البته، مفروض‌الوجود بودن موضوع قضایای حقیقیه بستگی به نوع موضوع حقیقیه دارد.

نحوه مفروض‌الوجود بودن موضوعات حقیقیه

گفتیم که موضوعات حملی حقیقیه چهار دسته‌اند و افراد موضوع مفروض‌الوجود به فرض عقلی‌اند، زیرا همه افراد موضوع در خارج عینی تحقق ندارند. بنابراین، نحوه مفروض‌الوجود بودن افراد موضوعات حقیقیه متفاوت است.

نحوه مفروض‌الوجود بودن موضوعات ماهوی

اگر موضوع قضیه حقیقیه ماهیت باشد، از آنجایی که ماهیت بدون وجود هیچ است، هر حکمی که برای آنها ثابت است در ظرف وجود ثابت است، زیرا تا ماهیت وجود نیابد، چیزی نیست تا خودش بر خودش یا ذاتیاتش برایش یا لوازم ذاتش برایش ثابت باشد. این حکم، همان‌طور که پیش از این اشاره گردید، بنا بر اصالت وجود بسی روشن‌تر است. از این رو، عقل باید دو اعتبار انجام دهد: یکی اعتبار ماهیت که همان انتزاع ماهیت از وجود محدود است و دیگر همه افراد ماهیت را به فرض عقلی مفروض‌الوجود در نظر بگیرد تا حکم را به نحو کلی بر همه آنها بار کند.

نحوه مفروض الوجود بودن موضوعات وجودی

اگر موضوع قضیه حقیقه خود وجود باشد، در این صورت، وجود در متن هستی بدون اعتبار عقلی موجود است. بنابراین، در این دسته از موضوعات محمول به طور قاطع بر موضوع بار است و در این دسته از موضوعات احتیاج به افراد فرضی نیست، زیرا وجود عین خارجیت است. نتیجه آنکه مفروض الوجود بودن این دسته از موضوعات در واقع مفروضی است که عین واقع خود است و احتیاجی به اعتبار زاید ندارد.

نحوه مفروض الوجود بودن موضوعات غیربیتی

اگر موضوع قضیه حقیقه غیربیتی باشد، از آنجایی که این موضوعات متضمن تناقض اند و هرگز نمی‌توانند در خارج مصداق داشته باشند، عقل باید همه افراد آن را فرض نماید تا حکم بر آن بار شود.

نحوه مفروض الوجود بودن موضوعات معقول ثانی منطقی

اگر موضوع قضیه حقیقه معقول ثانی منطقی باشد، حکم آن مانند حکم ماهیات است که عقل باید علاوه بر آنچه اذهان در نظر می‌گیرند همه افراد فرضی را در نظر بگیرد، تا حکم را بر همه افراد موجود و مفروض بار کند.

نتیجه‌گیری

قضایای حقیقه‌هایی هستند که حکم به ملاک موضوع بر آن بار می‌شود ولی موضوعات این دسته از قضایا متفاوت‌اند؛ برخی از موضوعات خود وجود است و برخی دیگر ماهیات‌اند، همانطور که برخی از موضوعات غیربیتیه‌اند و دسته چهارم از موضوعات معقول ثانی منطقی‌اند. مفروض الوجود بودن وجود به هیچ

اعتبار عقلی نیاز ندارد. ولی در سه دسته دیگر، عقل باید نفس الامر به معنای اعم را در نظر بگیرد تا در آن افراد موجود ماهیت و معقول ثانی منطقی و افراد غیرموجود از این دو جمع شده باشند، و حکم بر همه افراد بار شود. و نیز باید تمام افراد غیربیتی موجود فرض شود و حکم روی همه آنها بار شود.

منابع

- تفتازانی، سعدالدین، تهذیب المنطق، الحاشیة، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ هـ.ق.
- رازی، قطب‌الدین، شرح المطالع، قم، کتبی تجفی، بی‌تا.
- شیرازی، قطب‌الدین، درة التاج، تحقیق سیدمحمد مشکوة، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۹.
- صدرالدین، شیرازی، محمد، الحکمة المتعالیة، فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت، دارالتراث العربی، ۱۹۸۱.
- صدرالدین، شیرازی، محمد، تعلیقات، شرح حکمة الاشراق، قم، انتشارات بیدار، بی‌تا.
- طوسی، نصیرالدین، اساس الاقتباس، تصحیح مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
- طوسی، نصیرالدین، الاشارات و التنبیہات مع الشرح، ج ۱، بی‌جا، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۲.
- طوسی، نصیرالدین، تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار، منطق و مباحث الفاظ، باهتمام مهدی محقق و توشی هیکوایزوتسو، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- عشاقی، حسین، معارف عقلی، شماره ۹، بهار ۱۳۷۸ ش.
- [علامه] حلی، القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسیة، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- [علامه] طباطبائی، محمدحسین، نہایة الحکمة، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴.